

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١٠٤٩٣٤

دانشگاه علامه طباطبایی

دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی

۱۳۸۷ / ۲ / ۱۱

پایان نامه جهت دریافت درجه کارشناسی ارشد

در رشته زبان و ادبیات فارسی



موضوع:

انسان کامل در آثار اقبال لاهوری

استاد راهنما:

دکتر داود اسپرهم

استاد مشاور:

دکتر عطرفی

نگارش

زهرا عبداللهیان

بهار ۱۳۸۶

۱۰۴۹۳۶

۵۱

فرم گردآوری اطلاعات پایان نامه‌ها کتابخانه مرکزی دانشگاه علامه طباطبائی

| | |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------|
| عنوان: انسان کامل در آثار اقبال لاهوری | |
| نویسنده / محقق: زهرا عبداللهیان | |
| مترجم: - | |
| استاد راهنما: دکتر داود اسپرهم | استاد مشاور / استاد داور: دکتر علی اکبر عطفی - دکتر رضا مصطفوی - دکتر حسن حسن زاده ی نیری |
| کتابنامه: واژه نامه: | |
| نوع پایان نامه: <input checked="" type="checkbox"/> بنیادی <input type="checkbox"/> توسعه‌ای <input type="checkbox"/> کاربردی | |
| مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد سال تحصیلی: ۸۶-۱۳۸۵ | |
| محل تحصیل: تهران نام دانشگاه: علامه طباطبائی دانشکده: ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی | |
| تعداد صفحات: ۲۱۸ گروه آموزشی: زبان و ادبیات فارسی | |
| کلید واژه‌ها به زبان فارسی: خودی، انسان، کمال، آرمان، انسان کامل، اقبال | |
| کلید واژه‌ها به زبان انگلیسی: | |
| Ego – Human – Maturity – Complete human – Perfect human – Iqbal | |

چکیده:

الف - موضوع و طرح مسئله (اهمیت موضوع و هدف) :

کمال چیست و راه آن چگونه است ؟ انسان کامل چگونه انسانی است ؟ برای انسان کامل شدن چه باید کرد؟

ب - مبانی نظری شامل مرور مختصری از منابع ، چارچوب نظری و پرسشها و فرضیه ها :

پیگیری این نکته مهم که مبحث انسان کامل در آثار اقبال تحت تأثیر چه مکتب ها و نظریه هایی بوده است ؟ آیا این درست است که او تحت تأثیر ابر مرد نیچه بوده است ؟

پ - روش تحقیق شامل تعریف مفاهیم، روش تحقیق، جامعه مورد تحقیق، نمونه گیری و روشهای نمونه گیری ، ابزار اندازه گیری ، نحوه اجرای آن ، شیوه گردآوری و تجزیه و تحلیل داده ها :

روش تحقیق ، روش کتابخانه ای و مطالعه ی آثار و اندیشمندان که به نوعی اقبال شناس نیز بوده اند ، هم چنین مطالعه ی آثار فارسی اقبال .

ت - یافته های تحقیق :

نظریه ی انسان کامل اقبال تحت تأثیر نیچه یا دیگر اندیشمندان اروپایی نبوده بلکه تحت تأثیر قرآن و عرفان متعالی اسلامی و مولانا بوده است .

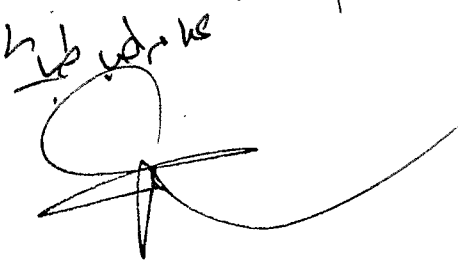
ث - نتیجه گیری و پیشنهادات :

انسان کامل اقبال ، انسانی است در حال صیروت و رشد و شدن ، او در مرحله ای متوقف نمی شود جاده ای است نامتھا .

صحت اطلاعات مندرج در این فرم بر اساس محتوای پایان نامه و ضوابط مندرج در فرم را گواهی می‌نمایم.

نام استاد راهنما: دکتر سید
سمت علمی: استاد
نام دانشکده: کامران طب

رئیس کتابخانه:



تقدیم به

تمامی پویندگان حق و حقیقت

فهرست مطالب

| صفحه | عنوان |
|----------|----------------------------------|
| ۱..... | پیشگفتار |
| ۴..... | چرا اقبال؟ |
| ۶..... | اقبال شهید جستجو |
| ۱۲..... | اقبال در آینه‌ی اشعارش |
| ۱۴..... | روزشمار زندگی اقبال |
| ۱۹..... | معرفی آثار اقبال |
| ۲۴..... | اقبال و اساتید بزرگ ادبی |
| ۳۱..... | زمینه‌های فکری و جهان بینی اقبال |
| ۴۲..... | اقبال و مولانا |
| ۴۷..... | اقبال و تصوف و عرفان |
| ۵۳..... | اقبال و افلاطون |
| ۵۵..... | بانگ درا، شعر اقبال |
| ۶۵..... | آدم، خلیفه‌الله |
| ۷۰..... | اهمیت شناخت خود در آثار پیشینیان |
| ۷۲..... | انسان از دیدگاه اقبال |
| ۸۳..... | زندگی در دید اقبال |
| ۹۲..... | مدعا و آرزو |
| ۹۷..... | عشق و اقبال |
| ۱۰۳..... | فلسفه‌ی خودی اقبال |
| ۱۰۸..... | خودی، محور اندیشه‌ی اقبال |
| ۱۲۴..... | تربیت خودی |

| | |
|-----|------------------------------------------------|
| ۱۲۸ | انسان کامل در قرآن و نهج البلاغه |
| ۱۳۰ | نظریه‌ی انسان کامل اقبال |
| ۱۳۴ | ابرمرد نیچه |
| ۱۳۷ | مقایسه‌ی انسان کامل اقبال با ابرمرد نیچه |
| ۱۴۰ | انسان کامل اقبال |
| ۱۶۸ | ویژگی‌های انسان کامل |
| ۱۷۹ | شأن انسان کامل |
| ۱۸۴ | ارزش عملی انسان کامل |
| ۱۹۱ | مظهر و نماد انسان کامل |
| ۱۹۸ | راه کارهای رسیدن به کمال |
| ۲۱۰ | و در فرجام |
| ۲۱۴ | کتابنامه |

پیشگفتار:

روزها فکر من این است و همه شب سختم
از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟
که چرا غافل از احوال دل خویشتم
به کجا می‌روم؟ آخر نمایم وطنم
(منسوب به مولانا)

مسأله‌ی هستی و آفرینش، انسان و چگونگی انسان بودن و چگونگی شدن از دیرباز یکی از دغدغه‌های ذهنی‌ام بود، سعی کردم تا جایی که در توانم می‌گنجد، مطالعاتی در این زمینه‌ها داشته باشم. از طرفی هسته، گریخته نظریه‌های اقبال را راجع به انسان، انسان کامل و کمال انسان کم و بیش شنیده بودم و احساس می‌کردم می‌توانم تا حدی پاسخ پرسش‌هایم را در آثار اقبال بیابم به همین دلایل موضوع «انسان کامل در آثار اقبال لاهوری» را برگزیدم و انتخاب این موضوع برای پایان‌نامه یک توفیق اجباری شد تا در این رابطه مطالعات گسترده‌ای را آغاز کنم.

از اردیبهشت ۸۵ به مطالعه در این زمینه‌ی خاص، یعنی؛ انسان انسان کامل و کمال انسان. هم‌چنین مسایل جانبی آن در آثار اقبال پرداختم. (البته در حد توان و امکان).

در حین مطالعه از موضوعات مورد نظر فیش‌برداری کردم، بعد از این کار به تنظیم و فصل‌بندی مطالب پرداختم و موضوعاتی که در این رابطه به نظر مهم، جالب و لازم می‌آمد در پایان‌نامه آوردم.

لازم است یادآوری کنم که در این مجموعه سعی کرده‌ام از بحث‌های نظری، فلسفی، عرفانی و بیان کلیات راجع به انسان و انسان کامل خودداری کنم بیشتر انسان و انسان کامل مورد نظر اقبال را با توجه به آثار فارسی او مدنظر قرار داده‌ام و سعی کرده‌ام از شیوه‌ای که خود اقبال در آثارش ارائه داده، پیروی کنم.

اقبال معتقد است که قرآن هیچ تمایلی به کلیات ندارد و همیشه به مسایل ملموس واقعی نظر دارد، ما هم باید برای کسب معرفت کارآمد این شیوه را پیش گیریم و از مسایل ملموس واقعی به سمت کلیات برویم. از جز به کل حرکت کنیم، چون تا جایی که تجربه نشان داده با کلیات چیز زیادی نصیب‌مان نشده است. درست است که بحث‌های نظری و

کلیات در جای خود لازم و مناسب است ولی شاید چیزی که اکنون به آن نیاز داریم
بجای عملی و مسایل ملموس واقعی باشد.

مهم‌ترین منابع مورد استفاده‌ام در وهله‌ی اول آثار خود اقبال بود. ۱- کلیات اقبال
شامل: اسرار خودی، رموز بی‌خودی، پیام مشرق، زبور عجم گلشن راز جدید، جاویدنامه،
پس چه باید کرد ای اقوام شرق، مثنوی مسافر و ارمغان حجاز.

از کلیات اقبال دو چاپ در دسترس من بود یکی کلیات اقبال با مقدمه‌ی احمد
سروش و دیگری کلیات اقبال به کوشش اکبر بهداروند.

کلیات اقبال لاهوری به کوشش اکبر بهداروند را برای کارم برگزیدم. تمام شاهد
مثال‌ها از اشعار اقبال که در متن پایان‌نامه آمده از این کتاب آورده و در کنار ابیات منبع و
مرجع آن را نیز ذکر کرده‌ام.

گاهی بعضی ابیات یا مطالب در جاهای مختلف تکرار شده‌اند یکی از دلایل این
تکرار عمدی، نگاه به آن ابیات یا مطالب از زاویه‌های مختلف است.

نحوه‌ی ارجاع نقل قول‌های اندیشمندان و بزرگان در این پایان‌نامه به روش سنتی
است و طبق «شیوه‌نامه‌ی نگارش پایان‌نامه» که توسط معاونت پژوهشی در سال ۱۳۸۵
خورشیدی منتشر شده است.

این ارجاع‌ها به صورت پی‌نوشت در پایان هر فصل آمده است.

۲- کتاب «بازسازی اندیشه‌ی دینی در اسلام» ترجمه‌ی محمد بقایی (ماکان) منبع
دیگری بود که در این مجموعه از آن بهره بردم.

کتابنامه‌ی پایان‌نامه را نیز طبق همان شیوه‌نامه‌ی مذکور تهیه و تنظیم نموده‌ام.

در ادامه بر خود فرض می‌دانم که از زحمات استاد راهنمام، دکتر اسپرهم، کمال
تشکر و قدردانی را داشته باشم که با راهنمایی‌های استادانه‌ی خود مرا در تهیه‌ی این
مجموعه یاری نموده‌اند، هم‌چنین از جناب استاد عطرفی استاد مشاورم.

از دوست همیشه همراهم خانم کبری بیات هم تشکر می‌کنم که ویراستاری این
مجموعه را به عهده گرفتند.

همچنین از تمام استادان که در این دو سال از محضر آنها بهره‌ها برده‌ام تشکر و قدردانی می‌کنم و برای آنها عمر با عزت آرزو می‌کنم.

در پایان امیدوارم این مجموعه بتواند پاسخی به این سؤال باشد که اقبال و به قول

خودش «این مسافر» که بود؟ چه می‌گفت؟ و چه پاسخی برای «چه باید کرد؟» داشت.

چو رخت خویش بریستم از این خاک همه گفتند با ما آشنا بود

ولیکن کس ندانست این مسافر چه گفت و با که گفت و از کجا بود

(کلیات ۶۷۸)

- چرا اقبال

«هنگامی که یک انسان بزرگ را می‌شناسیم که در زندگی موفق زیسته است، روح او را در کالبد خویش می‌دمیم و با او زندگی می‌کنیم و این ما را حیاتی دوباره می‌بخشد.» (شاندل، دفترهای سبز)^۱

«وقتی می‌خواهیم از اقبال سخن بگوییم، قصد داریم با او هم‌دل شویم و به قول «شاندل» دلمان می‌خواهد روح او را در جسم خویش بدمیم، اما در این حلول شخصیتی، «خود» را بیاییم و به خودشناسی برسیم، آن خودِ راستین و به این گونه به «خودی» خویش یقین پیدا کنیم آن «خودی» که سال‌ها از او دور بوده‌ایم و در این غربت ممتد در فراقش از نای وجود نالیده‌ایم. دیدار با اقبال از این جهات یک نوع بازشناسی و معرفت «خود» است.»^۲

«بزرگ‌ترین اعلام اقبال به بشریت این است که دلی مانند عیسی (ع) داشته باشید اندیشه‌ای مانند سقراط و دستی مانند دست قیصر اما در یک انسان، در یک موجود بشری براساس یک روح و برای رسیدن به یک هدف.

اقبال با هستی خود نشان می‌دهد که اندیشه‌ای که به آن وابستگی دارد، اندیشه‌ای است که در عین حال که به دنیا و نیازهای مادی بشر سخت توجه کرده است اما باز دلی به آدمی می‌بخشد که زیباترین حالات زندگی را در شوق‌ها و تأمل‌های سپیده‌دم و صبح‌گاه می‌بیند.»^۳

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| راه شب چون مهر عالم‌تاب زد | گریهی من بر رخ گل آب زد |
| اشک من از چشم نرگس خواب شست | سبزه از هنگامه‌ام بیدار رُست |
| بامم از خاور رسید و شب شکست | شبنم نو بر گل عالم نشست |

(کلیات ۷۳ و ۷۴) *

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| سحر در شاخسار بوستانی | چه خوش می‌گفت مرغ نغمه‌خوانی |
| برآور هر چه اندر سینه داری | سرودی، ناله‌ای، آهی، فغانی |

(کلیات ۱۹۴)

«اقبال در سیر عرفانی خویش به اصل اصالت عمل و مسؤولیت در انسان رسیده است.»^۴
معرفت و شناخت مورد نظر اقبال کشف فرمول احتراق نیست، دست نهادن بر آتش است.»^۵
«آگاهی عرفانی او همواره با سه عنصر درد و عشق و عمل سرشته است.»^۶

پی نوشت

- ۱- شریعتی، علی؛ ما و اقبال؛ ص ۲۳.
- ۲- بقایی، محمد؛ اقبال با چهارده روایت؛ صص ۱۹۸ و ۱۹۹.
- ۳- شریعتی، علی؛ ما و اقبال؛ ص ۳۴.
- ۴- همان، ص ۳۸.
- ۵- همان، ص ۱۶۷.
- ۶- همان، ص ۱۷۲.

اقبال، شهید جستجو

«علامه اقبال معتقد است که در زندگی اش هیچ روی دادی جز تکامل تدریجی افکارش نیست که برای دیگران پندآموز باشد.»^۱

اقبال خود را «شهید جستجو» می‌داند؛ یعنی «برای رسیدن به آگاهی و سرچشمه‌ی زندگی باید شهید جستجو بود.»^۲

همه ساز ناتمامم، همه درد آرزویم به گمان دهم یقین را که شهید جستجویم

(کلیات ۲۱۶)

«و این جستجو با تب و تاب همراه است؛ از این رو خطر نیز که عادتاً با تب و تاب همراه است دلپذیر می‌شود و از همین جا اقبال به آرزو و طلب می‌رسد که آن را نیز منشأ جستجو و حرکت می‌شناسد.»^۳

زندگی در جستجو پوشیده است اصل او در آرزو پوشیده است

(کلیات ۷۹)

در نظر او رسیدن یا نرسیدن به مقصد مهم نیست، همان ودیعه‌ی آرزو به خودی خود کافی است.

در این گلشن پریشان مثل بویم نمی‌دانم چه می‌خواهم، چه جویم

برآید آرزو یا بر نیاید شهید سوز و ساز آرزویم

(کلیات ۱۹۲)

نتیجه‌ای را که اقبال از شناخت خود می‌گیرد، بیشتر ناظر است به استفاده از نیروی درون که از شور برانگیخته شده است. این نیرو باید در جهت تکامل فردی و رستخیز قومی به کار افتد.

ز برون در، گذشتم ز درون خانه گفتم سخن نگفته‌ای را چه قلندرانه گفتم

(کلیات ۳۰۶)

«بدین سان اقبال خود آگاهی را نخستین صفت انسان نو شرقی خویش می‌داند.»^۴

و خود نیز تمام تلاشش را به کار می‌گیرد تا به علم و فلسفه‌ی روز مجهز شود.

«علامه اقبال مردی بود که هم بیداری زمان را در اوج خود داشت و هم در اندیشیدن فلسفی و علمی به پایه‌ای بود که در غرب او را یک متفکر و فیلسوف در ردیف برگسون می‌دانند و در تاریخ اسلام در ردیف غزالی و در عین حال عاشق مولوی هم هست و با معراج‌های روحانی او هم سفر و از آتش عاشقی و درد و اضطراب‌های روحی داغ و گداخته.»^۵

پیر رومی مرشد روشن ضمیر کاروان عشق و مستی را امیر
از نی آن نی نواز پاک‌زاد باز شوری در نهان من فتاد
(کلیات ۵۶۸)

نکته‌ها از پیر روم آموختم خویش را در حرف او واسوختم
(کلیات ۵۸۰)

«بزرگ‌مردی که یک بعدی نشده، تجزیه نشده، یعنی مسلمان تمام. اگر به مولوی هم عشق می‌ورزد هیچ وقت در او محو نمی‌شود، به اروپا می‌رود و به عنوان یک فیلسوف در اروپا تجلی می‌کند و مکتب‌های فلسفی اروپا را می‌شناسد، اما تسلیم غرب نمی‌شود، غرب را تسخیر می‌کند با یک اندیشه‌ی انتقادی و یک قدرت انتخاب در قرن بیستم و در تمدن غرب می‌زید.»^۶

گر چه دارد شیوه‌های رنگ رنگ من به جز عبرت نگیرم از فرنگ
(کلیات ۴۶۰)

ای ز افسون فرنگی بی‌خبر فتنه‌ها در آستین او نگر
(کلیات ۵۸۸)

آدمیت‌زار نالید از فرنگ زندگی هنگامه برچید از فرنگ
(کلیات ۵۸۹)

ای اسیر رنگ پاک از رنگ شو مؤمن خود کافر افرنگ شو
(کلیات ۵۹۰)

«اقبال انسانی است با دل شرق و با دماغ غرب، مردی که هم درست می‌اندیشد و هم زیبا و پرشکوه عشق می‌ورزد. مردی که هم با دردهای روح آشناست و هم با رنج‌های زندگی.»^۷

خرد افزود مرا درس حکیمان فرنگ سینه افروخت مرا صحبت صاحب‌نظران
(کلیات ۲۵۶)

«به باور و اعتقاد اقبال، بشریت امروز به سه چیز نیازمند است؛ تعبیری روحانی از جهان، آزادی روحانی فرد و اصولی اساسی و دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماع بشری را بر مبنای روحانی توجیه کند.»^۸

اقبال اندیشمندی یک بعدی نیست که فقط یک جنبه‌ی زندگی و انسان را در نظر بگیرد، او اندیشمندی جامع‌نگر است و با دیدی همه‌جانبه و گسترده که تمام طیف‌های زندگی و انسان را مورد توجه قرار می‌دهد.

«اقبال مردی است که در عین حال نه مانند غرب علم را عامل کافی برای نجات بشری، تکامل و رفع رنج‌های او بداند و نه مانند فلاسفه‌ای که اقتصاد و تأمین نیازهای اقتصادی را تأمین همه‌ی نیازهای انسانی معرفی کند و نه مانند هموطنان خودش یعنی متفکران بزرگ هند و بودایی صفای باطن و رستن از این زندگی را انجام رسالت بشری بپندارد و خیال کند که می‌توان در جامعه‌ای که گرسنگی هست، بردگی و ضعف و ذلت هست، روح‌های پاک متعالی و انسان‌های تربیت شده و سعادت‌مند ساخت.

همان‌طور که گفته شد اقبال با مکتب خویش و اساساً با هستی خود نشان می‌دهد که اندیشه‌ای که به آن بستگی دارد، اندیشه‌ای است که در عین حال که به دنیا و نیازهای مادی بشر سخت توجه کرده است، اما باز دلی به آدمی می‌بخشد که به قول خودش زیباترین حالات زندگی را در شوق‌ها و در تأمل‌های سپیده‌دم و صبحگاه می‌بیند. درست یک عارف بزرگ با یک روح زلال فارغ از ماده است و در عین حال مردی است که به پیشرفت تکنیک و به پیشرفت تعقل بشری در زمان ما به دیده‌ی احترام و عظمت نگاه می‌کند.»^۹

یکی از توصیه‌های مهم اقبال به مخاطبانش، شناخت دقیق و درست عصری است که در آن به سر می‌برند.

«خود آگاهی زمانی یکی از عناصر اصلی دین و دینداری و نشر دین در بینش اقبال است، یعنی واقعیت متحول زمان و شناخت عوامل موجود در آن.

در نظر اقبال عرضه‌ی مذهب در اشکال هماهنگ با مسائل جدید زندگی بشری برای تضمین و تداوم و تعالی انبیا و اولیا یک نیاز است.»^{۱۱}

اقبال خود نیز برای کسب علم و دانش عصر نهایت تلاش خود را به کار می‌گیرد.

«بنابراین می‌بینیم که اقبال هم پرورش شرق می‌یابد و هم تربیت غرب، هم حقوق می‌خواند، هم فلسفه و هم ادبیات و عاقبت حقوق‌دان، سیاست مدار، شاعر و متفکر هر چهار از آب درمی‌آید.

این مجموعه آموخته‌های فرهنگی، تجربی و آموزشی به او شخصیت چند جانبه و رنگارنگ می‌بخشد.»^{۱۱}

هدف اقبال از تلاش‌ها و مجاهدت‌هایش فقط و فقط دفاع از اسلام نیست، بلکه منظور اصلی او یافتن یک نظام اجتماعی مناسب برای انسان‌هاست و «منتقد انگلیسی دیکنز به هنگام چاپ نخستین مثنوی اقبال (اسرار خودی ۱۹۱۵) اظهار داشت که به نظر وی گرچه اصول و ارزش‌های مورد قبول اقبال را می‌توان همگانی و کلی به شمار آورد، ولی پیامش فاقد کلیت است؛ زیرا اصولاً معطوف به دنیای اسلام است. اقبال با توجه به این انتقاد خود به تبیین دیدگاهش پرداخته و اعلام داشته است که:

هدفم در اشعار فارسی تلاش برای دفاع از اسلام نیست، مقصود اصلی من یافتن نظام اجتماعی بهتر و ارائه‌ی آرمانی جهانی و قابل قبول (برای زندگی و فعالیت بشری) در جهان است؛ از همین رو برایم ناممکن است که در این تلاش آرمان مذکور را مورد تأمل قرار ندهم و از نظام اجتماعی اسلام و ارزش‌های آن غافل بمانم. اسلام با برتری نژادی که بزرگ‌ترین مانع در طریق وحدت و مشارکت بین‌المللی است به شدت مخالف است؛ در واقع اسلام و انحصارطلبی نژادی کاملاً ضد یکدیگرند.

احساس می‌کنم به عنوان یک مسلمان و کسی که به نیک‌بختی بشریت می‌اندیشد،
وظیفه دارم آنان را به نقشی که واقعاً در تاریخ تحول بشری دارند، فرا خوانم. تردیدی
نیست که من به شدت شیفته‌ی اسلامم، مهتبا اگر جامعه‌ی اسلامی را به عنوان نقطه آغاز
برگزیده‌ام به واسطه‌ی تعصب ملی یا دینی نیست، بلکه به دلیل آن است که عملی‌ترین
طریق برای ورود به این مسأله است.»^{۱۲}

«اقبال همیشه اظهار می‌داشت من از تاریخ اسلام یک درس بزرگ آموخته‌ام و آن
این است که در لحظات سخت و بحرانی تاریخ که مسلمین پشت‌سر گذاشته‌اند این اسلام
بوده که آنان را نجات داده، نه این که مسلمین اسلام را نجات داده باشند.»^{۱۳}

پی‌نوشت

- ۱- اقبال، جاوید؛ زندگی و افکار علامه اقبال لاهوری؛ ترجمه‌ی دکتر شهین‌دخت کامران
مقدم؛ جلد ۱، ص ۱۸۳.
- ۲- اسلامی ندوشن، محمدعلی؛ دیدن دگر آموز، شنیدن دگرآموز؛ ص ۲۱.
- ۳- همان؛ ص ۲۱.
- ۴- همان؛ ص ۲۳.
- ۵- شریعتی، علی؛ ما و اقبال؛ صص ۳۵ و ۳۶.
- ۶- همان؛ ص ۳۶.
- ۷- همان؛ صص ۳۰ و ۴۰.
- ۸- سروش، عبدالکریم؛ تفرج صنع؛ ص ۳۷۶.
- ۹- شریعتی، علی؛ ما و اقبال؛ ص ۳۴.
- ۱۰- مقدم صفیاری، شهین‌دخت؛ نگاهی به اقبال؛ ص ۱۴۰.
- ۱۱- اسلامی ندوشن، محمدعلی؛ دیدن دگرآموز، شنیدن دگرآموز؛ ص ۱۲.
- ۱۲- بقایی، محمد؛ سونش دینار؛ صص ۶۸ و ۶۹.
- ۱۳- مقدم صفیاری، شهین‌دخت؛ نگاهی به اقبال؛ ص ۲۶۴.

اقبال در آینه‌ی اشعارش

چهره‌ای که اقبال در اشعارش از خود معرفی می‌کند بسیار جالب توجه است. او خود را ذره‌ای می‌داند که مهر منیر از آن اوست:

ذره‌ام مهر منیر آن من است صد سحر اندر گریبان من است
(کلیات ۷۳)

در جایی دیگر خود را نوای شاعر فردا معرفی می‌کند:

نغمه‌ام از زخمه بی‌پرواستم من نوای شاعر فرداستم
(کلیات ۷۴)

اقبال عاشقی است که فریادش و اعتراضش به وضع موجود ایمان اوست:

عاشقم فریاد ایمان من است شور حشر از پیش خیزان من است
(کلیات ۷۴)

و در جایی دیگر خود را چو موج بی‌قرار می‌داند:

چه پرسى از کجایم چیستم من به خود پیچیده‌ام تا زیستم من
در این دریا چو موج بی‌قرارم اگر بر خود نیچم نیستم من
(کلیات ۲۰۱)

او اهل ظاهر نبوده و همواره با هر چه انسان و انسانیت را خوار و ضعیف سازد، در نبرد و ستیز بوده است.

صورت نپرستم من، بتخانه شکستم من آن سیل سبک سیرم هر بند گسستم من
(کلیات ۲۶۱)

دلی غنی دارد و از دوست پیامی به ارمغان آورده است:

نه شیخ شهر، نه شاعر، نه خرّقه‌پوش اقبال فقیر راه‌نشین است و دل غنی دارد
(کلیات ۲۶۸)

بی‌نیازانه ز شوریده نوایم مگذر مرغ لاهوتم و از دوست پیامی دارم
(کلیات ۲۶۸)

رومی عصر حاضر است:

چو رومی در حرم دادم اذان من از او آموختم اسرار جان من
به دور فتنه‌ی عصر کهن او به دور فتنه‌ی عصر روان من
(کلیات ۶۴۱)

اقبال سعی کرده هیچ‌گاه وظیفه‌ی اجتماعی خود را فراموش نکند. او هنر را در خدمت انسان و اجتماع می‌خواهد.

حضور ملت بیضا تپیدم نوای دلگدازی آفریدم
ادب گوید سخن را مختصر گوی تپیدم، آفریدم، آرمیدم
(کلیات ۶۴۱)

و از مردم عصر می‌خواهد که به دامان کلماتش آویزند، آن را خوب بنیوشند و بدان عمل کنند.

می روشن ز تاک من فرو ریخت خوشا مردی که در دامانم آویخت
نصیب از آتشی دارم که اول سنایی از دل رومی برانگیخت
(کلیات ۶۵۰)

و بندگی خداوند را با هیچ چیز معاوضه نمی‌کند:

عطا کن شور رومی سوز خسرو عطا کن صدق و اخلاص سنایی
چنان با بندگی در ساختم من نگیرم گر مرا بخشی خدایی
(کلیات ۶۲۵)

و سرانجام دارای دلی دردمند و سرشار از اندوه و تأسف که چرا پیامش درک نمی‌شود:

چو رخت خویش بربستم از این خاک همه گفتند با ما آشنا بود
ولیکن کس ندانست این مسافر چه گفت و با که گفت و از کجا بود
(کلیات ۶۷۸)